

درس خارج اصول استاد مهدی گنجی

۹۷/۰۲/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

« فهرست دروس

حوزه علمیه قم

مسجد اعظم

قم

مدرسه فیضیه

مدرسه خان

مدرسه آیت الله گلپایگانی

سایر مدارس

فقه معاصر

تفسیر و نهج البلاغه

رجال

دروس به زبان عربی

مباحث مستحدثه حکومتی

سرفصل های 1401 - 1400

پرونده علمی

فهرست مسائل

موضوع درس اساتید

حوزه علمیه نجف

نجف

حرم امیرالمؤمنین (ع)

مساجد

حوزه علمیه مشهد

مدرسه آیت الله خویی

سایر مدارس مشهد

تفسیر و نهج البلاغه

سایر حوزه ها

شهرستانها

کرمان

بیروت

دمشق

داکار (آفریقا-سنگال)

قطیف و احساء

کابل

سایر موضوع ها

کلام و فلسفه

طب در روایات

بزرگان معاصر

تقریر عربی درس ها

راهنما

تقریر نویسی

مشکلات

ثبت نام پخش زنده

ثبت نام

ویرایش اطلاعات

نرم افزار پخش زنده-رایانه

نرم افزار پخش زنده-اندروید

سایت های مرتبط

کتابخانه مدرسه فقهات

ویکی فقه

ویکی پرسش

محتویات

۱ صحیح و اعم

۱.۱ معنای صحیح و فساد

۱.۱.۱ تدارکی نسبت به مطلبی از جلسه قبل

۱.۱.۱.۱ جهت اول: مراد از صحیح در گفتار صحیحی

ما چیست؟

۱.۱.۱.۱.۱ نظریه مرحوم خویی

۱.۱.۱.۱.۲ نظریه محقق اصفهانی

۱.۱.۱.۱.۳ خلط عنوان صحیح و واقع الصحیح

۱.۱.۱.۲ جهت دوم: موضوع له اسماء واقع انها است یا مفهوم

انهاست

۱.۱.۱.۳ جهت سوم: شمول تمامیت نسبت به شرایط

۱.۱.۱.۳.۱ بیان مرحوم نائینی

۱.۱.۱.۳.۲ مختار استاد

موضوع: معنای صحیح و فساد / صحیح و اعم / مقدمات علم اصول

۱ صحیح و اعم

۱.۱ معنای صحیح و فساد

۱.۱.۱ تدارکی نسبت به مطلبی از جلسه قبل

یک کلمه ای در امر اول نسبت دادیم به آقای خوئی، که ایشان از طریق
اطراد، تصویر می کنند نزاع را و می گوید قابل اثبات است، این، لعل بود. یادم

نیست که قطعی نسبت دادیم یا شاید. ایشان در محاضرات بیانی نیاورده است. مفروغ عنہ گرفته است که نزاع بنابر انکار حقیقت شرعیہ ہم، مجال دارد. در بعضی از تقریراتش مراجعه کردیم، دیدیم احتمالاتی را ذکر کرده است. یکی همان فرمایش نائینی کہ الان ظہور دارد در معنای جدید، و می گوییم پس ان معنای مجازی سابق ہم همین معنای جدید بوده است. ان فرمایش مرحوم نائینی را، ایشان ہم در بعضی از تقریراتش آورده است.

۱.۱.۱.۱ جهت اول: مراد از صحیح در گفتار صحیحی هاجیست؟

مرحوم اخوند فرمود [۱] مراد از صحه و فساد، همان معنای لغوی هست. تمامیه و عدم تمامیه. صحیح هست یعنی تام است. کمبودی ندارد. در مقابل ناقص، معیب، فاسد کہ کمبود دارد. مرحوم شیخ انصاری گفته است صحیح در فارسی یعنی درست است. نقص ندارد. همه اجزاء و شرائط را دارد. در این جهت بحثی نیست کہ صحه و فساد به معنای تمامیه و عدم تمامیه است. اصولیین هم کہ این دو تا لفظ را استخدام کردند، به همان معنای عرفی ست. به معنای لغوی ست. بعید است کہ یک معنای جدیدی درست کرده باشند.

یک بحثی کہ این جا هست، مرحوم حاج شیخ اصفهانی مطرح کرده است، این است کہ این صحه و فساد، کہ تمامیه و عدم تمامیه است، آیا تمامیه و عدم تمامیه نفس اجزاء با قطع نظر از شیء اخر، یا نه، صحه و فساد، تمامیه اجزاء یا شرائط است به ملاحظه شیء اخر. نفس اجزاء تام و فاسد ندارد. یک اختلافی بین مرحوم حاج شیخ اصفهانی و محاضرات وجود دارد

۱.۱.۱.۱.۱ نظریه مرحوم خوبی

محاضرات ادعاء کرده است [۲] کہ صحه و فساد برای ذات اجزاء است. ذات اجزاء اگر همه شان بودند، ان می شود صحیح. (بحث را در رابطه با اجزاء تعقیب میکنیم) و اگر بعض اجزاء را نداشتند، می شود فاسد. می شود ناقص. گفته است کہ صحیح و فاسد، یک واقعیتهای هست. خودشان یک واقعیتهای اند. ملاحظه شیء اخر، نیاز نیست. خودشان یک واقعیتهای اند. فی حد انفسها، تارہ کامل اند و اخری کامل نیستند. فرموده است کہ روی این حساب است کہ در بسائط، بسیط چون کہ جزء و شرط ندارد، صحه و فساد هم معنی ندارد. در بسائط یا هست یا نیست. اما شیء بسیط، وجود امر بسیطی هست. صحیح و فاسد ندارد. یا هست یا نیست.

در مقابل، قبل از ایشان، مرحوم حاج شیخ اصفهانی فرموده است [۳] که نه. قوام تمامیت و عدم تمامیت، به لحاظ شیء آخر است گفته است معنی ندارد. اجزاء تام باشد ناقص، معنی ندارد. گفته است شیء آخری را ملاحظه کنیم، به ملاحظه او، بگوییم تام اند یا ناقص اند. حالا شیء آخر اثر باشد. یک چیزی باید باشد. اثر باشد. یک مرکب آخری باشد.

در باب خیار عیب می گویند این شیء صحیح است. صحیح را به چه لحاظ می گویند؟ به لحاظ خلقت اصلیه. تام الاجزاء است به لحاظ خلقت اصلیه. این به لحاظ، مقوم عنوان صحیح است. اگر این را لحاظ نکنی، تام معنی ندارد.

نماز تام است، این نماز تو تام الاجزاء و الشرائط است، این باید به لحاظ اثرش نگاه بکنیم. اگر مثلاً اثر نماز، سقوط الاعاده و القضاء هست، به لحاظ این اثر می گوید این نماز تام است. اثر را نگاه می کنند، می گویند تام است یا ناقص است. اطلاق تام و ناقص، به لحاظ شیء آخر است. ان لحاظ ان شیء آخر، متمم این عنوان است. مقوم این عنوان است. لولا ان، تام معنی ندارد.

روی این حساب است که درست هم فرموده است مرحوم محمد باقر صدر، که صحه و فساد در بسائط هم هست. این که مرحوم آقای خوئی فرموده است در بسائط چون اجزاء و شرائط نیست، صحه و فساد معنی ندارد، این خلاف وجدان است. می گویند عقیده فلانی عقیده صحیحی هست. عقیده از بسائط است. می گویند مضمون کلام این اقا مضمون صحیحی هست. مطلبش مطلب صحیحی هست. یک مطلب گفته است. یک حکم بیشتر نکرده است. زید قائم. یک نسبت بیشتر نداده است. امر بسیطی هست. می گویم این نسبتی که داد، این نسبت صحیح است یا غلط است. یعنی صحیح است به لحاظ. به لحاظ این که مطابق با واقع است.

صحه و فساد، تمامیه اجزاء و شرائط فی نفسها نیست که در محاضرات فرموده است. صحه و فساد یک شیء، به لحاظ شیء آخر است. ان لحاظ شیء آخر، مقوم است. ان را لحاظ نکنی، معنی ندارد تام و ناقص. روی این حساب است که در بسائط هم که اجزاء و شرائط نیست، شاهد است، صحه و فاسد هست.

فرمایش مرحوم حاج شیخ اصفهانی حرف متینی است.

این که در محاضرات فرموده است مرحوم اصفهانی خلط کرده است بین عنوان صحیح و واقع الصحیح. واقع صحیح، خود اجزاء است. می گوید ایشان خلط کرده است بین واقع، ان تام الاجزاء است، و بین عنوان ان. عنوان صحیح بایستی به لحاظ شیء اخر باشد. ایشان می گوید مرحوم حاج شیخ اصفهانی خلط کرده است بین عنوان و واقع.

این هم خیلی عجیب است. نفهمیدیم اگر بناء باشد صحیح همان واقع اجزاء و شرائط باشد، عنوان هم می شود همان واقع اجزاء و شرائط. این که ایشان می گوید عنوان به لحاظ است، واقع بلا لحاظ است، این هم حرف نامفهومی هست.

و حاصل الکلام: الصحه و الفساد، عنوانان. دو عنوان انتزاعی هستند. انتزاع می شوند این دو عنوان از معنوی به لحاظ شیء اخری. حالا ان شیء اخر، در بحث عیب و معیب، خلقت اصلیه است. در یک جایی اثر است. در یک جایی مطابقت واقع است. بالاخره صحیح و فاسد، مقومش حقیقتش، تمامیه و عدم تمامیه است من حیث جبهه. که یختم ان جبهه به اختلاف موارد.

مرحوم اخوند هم در بحث النهی یقتضی الفساد، مفصل تر بحث کرده است. ان جا هم اشاره کرده، اگر نگوییم تصریح، اشاره کرده. گفته است صحه، معنایش، تمامیه است به لحاظ الاثر المرغوبه عنه. همین معنی را ان جا تصریح کرده است یا اشاره کرده است.

۱.۱.۱.۲ جهت دوم: موضوع له اسماء واقع انها است یا مفهوم انهاست

جهت دیگری که در این امر ثانی هست که بعض دیگر هم متعرض شدند، این است که ما که بحث می کنیم موضوع له یا ظاهر الفاظ هو الصحیح، صحیح یک مفهوم دارد، همین که گفتیم. یک واقع دارد. صحیح به حمل اولی. صحیح به حمل شائع.

این که بحث می کنند الفاظ وضع شده است یا ظاهر است برای صحیح، مرادشان مفهوم صحیح نیست. معلوم است که مفهوم صحیح، در کلمه الصلاه نخوایده است که معنای الصلاه مرکب باشد از دو تا مفهومی که الصحیح... مفهوم صحیح. نه. این الفاظ مثل سائر الفاظ، مفهوم صحیح در این معانی، نخوایده است. جای توهم ندارد که بگوییم الفاظ در ان ها مفهوم صحیح هم اخذ شده است. معانی شان مرکب از دو معنی هست. انسان معنایش معنای صحیح، التام. صحیح و اجزاء و شرائط. نه. این گفتنی نیست.

ان که محل بحث است، واقع الصحه است. صحيح به حمل شائع. يعنى واقع اجزاء و شرائط. ايا صلاه وضع شده است براى اجزاء و شرائط فى الجملة يا اجزاء و شرائط بالجملة. مفهوم صحيح را كسى توهم نكرده است كه جزء موضوع له است يا جزء مستعمل فيه است. مراد از صحيح، واقع الصحيح است. واقع الصحيح يعنى ان كه مصداق است. كه مى شود نفس الاجزاء و الشرائط. ايا اجزاء و شرائط بتمامها موضوع له است يا فى الجملة. اعمى ها مى گویند فى الجملة، صحيحى ها مى گویند همه اش. جای توهم نیست. این هم اشاره اش کافی هست.

۱.۱.۳ جهت سوم: شمول تمامیت نسبت به شرایط

و جهة ثالثة اى كه در اين جا هست، اين است كه صحيح را كه شما معنى مى كنيد، مى گوید تماميه. تماميه، قدر متيقنش تماميه اجزاء است. صحيحى ها مى گویند تمام اجزاء، جزء مسمى هست. جزء مستعمل فيه هست. اين را بحث نداريم. ايا شرائط هم جزء هست يا نه. اين كه مى گوید التام، تام من حيث الاجزاء فقط، يا تام من حيث الاجزاء و الشرائط

بعضى ها توهم کردند كه شرائط معلوم است كه از موضوع له خارج است. از مستعمل فيه خارج است. اصلا فرق شرط و جزء همين است. شرط خارج است. جزء است كه داخل است. بعضى توهم کردند كه اين توهم را مرحوم شيخ انصارى در مطروح آورده است. توهم کردند كه تام، فقط من حيث الاجزاء است. شرائط جزء اين تام نیست. چون شرائط خارج اند. از مسمى خارج اند.

جواب داده است. درست هم هست كه جواب داده است. فرموده است كه صحيح است كه شرائط خارج اند. هميشه قيد خارج است ولى تقيدشان كه داخل اند. مى گویند فرق بين قيد و شرط اين است. جزء خودش داخل است. قرائت جزء نماز است. ركوع جزء نماز است. خودش داخل در حقيقت نماز است. اما شرط، تقيدش، تقيد نماز به طهارت، تقيدش جزء نماز است. تقيد جزء و قيد خارجى، معروف است. اين توهم مجال ندارد. به اين بيان نمى شود ما شرائط را از گردونه تام، خارجش بكنيم. بگويم خصوص تام الاجزاء. نه. شرائط هم به نحو تقيدشان. خصوصا، خوب گفته است شيخ انصارى، خصوصا كه در روايات ما داريم الصلاه ثلاثه اثلاث ثلث ركوع ثلث سجود ثلث طهور. خود صاحب مساله، طهور را جزء نماز آورده است. شما ان وقت مى خواهيد بگويد خارج است؟ گفتنى نیست.

خب این بیان بیان غلطی است که ما شرائط را به این بیان بگویم خارج اند از مسمی.

نسبت دادند به شیخ، یک مطلب دیگری که ما پیدایش نکردیم. نسبت دادند به شیخ انصاری که شیخ انصاری فرموده است شرائط خارج اند از مسمی، از موضوع له، از مستعمل فیه. چرا؟ عمده اش ان مسمی هست چون ان قدیمی ها روی مسمی بحث می کردند. گفتند از مسمی خارج اند. چرا؟ گفتند چون شرائط، فرع بر اجزاء است. اجزاء مقتضی اند. منه الاثر است. شرائط، این ها تاثیر مقتضی را درست می کنند. موجب می شوند که مقتضی اثر بکند. آتش مقتضی حراره است. شرطش مماسه است. موجب می شود که ان مقتضی، در مقتضایش اثر بکند. حالا می گویند شرائط فاعلیت فاعل یا شرائط قابلیت قابل. بیوست محل هم شرط است برای احتراق. این شرط قابلیت قابل. مماسه شرط فاعلیت فاعل. این ها را این طور تعریف می کنند. مرحوم شیخ انصاری فرموده است که شرائط در طول مقتضی اند. اجزاء مقتضی اند، این ها در طول اند. اول باید او باشد تا نوبت به شرائط برسد. و چون شرائط در طول اند، بعد از مقتضی است، پس نمی تواند در کنار مقتضی، مسمی باشد. به برهان عقلی تمسک کرده است. شرائط فی طول المقتضی هست. اجزاء هم مقتضی اند. شیئی که در طول است، نمی تواند در عرض قرار بگیرد. صلاه بشود معنایش مقتضی و شرائطش. ما هو فی الطول لایصلح ان یقع فی العرض. این است که با این برهان عقلی، گفتند که شرائط از مسمی خارج است.

و لکن حرف باطلی ست این. همان طور که در محاضرات ابطالش کرده است، مرحوم اسد محمد باقر جواب داده است، این ها حرف های باطلی هست.

اولا شرائط در طول مقتضی نیست. ان که در طول است، معلول است. مقتضا در طول مقتضی و شرائط است. اما شرائط در طول مقتضی نیست. این ها در عرض هستند. آتش باید باشد و در عرضش، مماسه باشد، بیوست محل باشد. این سه تا که محقق شد، اثر محقق می شود. تقدم و تاخر برای عله و معلول است نه برای مقتضی و شرط. چه تقدم و تاخری؟ تقدم و تاخر ملاک می خواهد. علت و معلول تقدم و تاخر رتبی می گویند دارند. عیب ندارد. اما مقتضی و شرائط چه دلیلی... به چه موجبی مقتضی باید مقدم باشد.

یک چیز را به یک چیز خلط کردید. بله. می‌گویند تا مقتضی تمام نباشد، سراغ مانع نمی‌رویم، سراغ شرائط نمی‌رویم. راست است. این درست است. ولی در مقام تاثیر، مقتضی با شرائط، با موانع، این‌ها وجهی برای تقدم و تاخرشان نیست. اولاً.

ثانیاً اصلاً سلمنا. مقتضی مقدم بر شرط است. تقدم بر شرط دارد. می‌گوییم خب. حالا تقدم دارد. این که تقدم در واقع دارند، واقعشان تقدم دارد، چه ربطی به مسمی دارد. چه عیبی دارد واضح، یک لفظی را وضع بکند برای مجموعه از مقتضی و شرائط، با این که شرائط در رتبه متاخر هست. خب باشد. باب اسم گذاری، ربطی به تکوین ندارد. تکوین اول بگو مقتضی، بعد شرائط. غلط است. ولی حالا این را بگو. و لکن در مقام اسم گذاری، واضح آمده است گفته است که من نماز را برای این مجموعه، این مجموعه مقتضی و شرائط، وضع کردم. ملازمه ندارد تقدم و تاخر تکوینی، ملازمه ندارد با تقدم و تاخر جعلی و وضعی. ان وضع است. ان جعل است. جعل به ید جاعل است. ممکن است یک لفظی را، اصلاً یک لفظی را وضع بکند برای هم علت و هم معلول. عیبی ندارد. با این که تقدم و تاخرشان قطعی است. عیبی ندارد. این فرمایشی که نسبت دادند به شیخ، حرف باطلی هست.

۱.۱.۱.۳.۱ بیان مرحوم نائینی

مرحوم نائینی فرموده است که نه. همه شرائط، خارج نیستند از مسمی. شرائط دو قسم است.

یک شرائطی داریم فرع بر مسمی نیستند، مثل مثلاً نماز نسبت به طهارت. طهارت فرع بر نماز نیست. لازم نیست اول نماز باشد تا بعد نوبت به طهارت برسد. نه. شرائطی که توقف ندارند بر مسمی، ان‌ها داخل در مسمی هستند. اما قصد الامر. باید نمازی باشد، امری هم تازه باشد، تا بعد بگوییم که شرط صحه نماز، قصد الامر است. گفته است که این‌ها، این شرائطی که متفرع اند، فرع اند، متاخر اند، گفته است که این‌ها جزء موضوع له نیست. معنی ندارد که واضح وضع بکند نماز را برای اجزاء و شرائطی که ان شرائطش بعد از امر می‌آید. گفته است که معنی ندارد. فرموده است شرائط متفرع بر مسمی، این کلمه را در ذهن داشته باشید، واضح است شرائط متفرع بر مسمی، خارج است از مسمی. حرف متینی هست.

دو تا مثال دیگر زده است که ان ها گیر دارد. یک مثالش فرموده است در بحث نهی یقتضی الفساد، نهی در عبادت، یقتضی الفساد، فرموده است که بنابر این که نهی یقتضی الفساد، شرط صحه نماز این است که نهی نداشته باشد. خب این نهی نداشتن، جزء مسمی نیست. این فرع بر مسمی هست. باید نمازی باشد، تا نهی از نماز، معنی داشته باشد. نهی از نماز، فرع بر نماز است. پس معنی ندارد که نماز، وضع شده باشد برای اجزاء و شرائطی که منها نهی نداشتن. نهی نداشتن، جزء مسمی نیست. این یک مثال. مثال دوم عدم المزاحم. در کفایه مرحوم اخوند می فرمود امر بازاله، امر به اهم، مزاحم امر به صلاه است. صل. می گفت امر به ازاله ولو نهی از ضد را اقتضاء نکند، نماز را منهی نکند، ولی امر نماز را از بین می برد. اخوند ترتب را محال می داند. می گوید امر به ازل، امر به اهم، امر مهم را از بین می برد. نماز با ترک ازاله، فاسد است چون امر ندارد. به خاطر عدم امر فاسد است.

مرحوم نائینی فرموده است عدم المزاحم که مزاحم، موجب فساد است، عدم مزاحم، جزء مسمی نیست. نماز وضع نشده است برای اجزاء و شرائطی که مزاحم نداشته باشند. مزاحم، فساد آور است. عدم مزاحم، شرط صحه است. گفته است که این عدم مزاحم، جزء مسمی نیست. عدم نهی جزء مسمی نیست. قصد الامر جزء مسمی نیست.

ملاک داده است. فرموده است شرائطی داخل در مسمی هستند و در عرض اجزاء هستند و صحیحی ادعاء می کند الفاظ وضع شده است برای اجزاء و شرائط، که ان شرائط، فرع بر مسمی نباشند. شرط اگر فرع بر مسمی شد، خارج از مسمی هست. این ها مثال هایش هست. همین. مثلاً واضح است. شرط متفرع بر مسمی، خارج از مسمی هست.

این هم بیانی که مرحوم نائینی تفصیل دارد. ایشان مفصل است. حرف ان ها را قبول ندارد که همه شرائط، خارج اند از مسمی. می گوید نه. همه شرائط داخل در مسمی. می گوید نه. فقهی دارد صحبت می کند. فقه را دیده است. می گوید نگاه کنیم شرائط چه طور اند. شرائط فرق می کند. شرائطی که فرع بر مسمی هست، ان ها خارج است. شرائطی که فرع بر مسمی نیست، آن ها داخل اند. این هم بیانی که مرحوم محقق نائینی دارد.

و لکن به ذهن می آید که فرعیت، اثری ندارد. فرعیت مسمی، اثری ندارد. مهم این است، مهم در مسمی این است که آن شرطی را که می آوری، شرطی را که جزء مسمی می کنی، او، توقف بر یک شیء آخری نداشته باشد. بتواند بدون شیء آخر، آن شرط محقق باشد. روی این حساب، میزان این است. فرعیت اثری ندارد. الان گفتیم در کلام منسوب به شیخ انصاری. صلاه را وضع می کند برای اصل و فرعش. چه عیبی دارد. نه. مهم این است که آن شرطی را که می خواهی بیاوری، در رتبه مسمی هست یا در رتبه مسمی نیست. باید لفظ در مسمی استعمال بشود تا آن شرط بعدا میسر بشود.

مثل قصد القربه. بناء بر این که اخذ قصد القربه در متعلق الامر محال است. هم به امر اولی هم به امر ثانوی. اگر گفتیم قصد امر اخذش در متعلق امر، محال است، قطعاً جزء مسمی هم نیست. نماز معنی ندارد که بگویی وضع شده است برای این اجزاء و شرائط از جمله قصد الامر. قصد امری که نیاز دارد این قصد امر به وجود یک شیء آخری. باید یک امری اول باشد. اول باید امر باشد تا این مرکب محقق بشود. آن که در رتبه بعد از امر است، معنی ندارد که در رتبه متعلق امر اخذ بشود. جزء مسمی بشود. مهم این است. فرعیت اثری ندارد. در آن دو تا مثالی که مرحوم نائینی زده است، آن جا شرطی را که داریم، عدم المزاحم. عدم النهی. این ها توقف بر نهی ندارد. توقف بر چیز آخری ندارد. نماز را وضع کرده است، ببینید ارتکاز شما قبول می کند یا نه، نائینی ارتکازی صحبت می کند، عرفی صحبت می کند. می گوید من نماز را وضع کردم برای این اجزاء و شرائط از جمله باید این اجزاء مزاحم نهی نداشته باشد. مزاحم نداشته باشد. درست است که اول باید عبادتی در خارج محقق بشود تا نهی... آن خارج است. می گویم من نماز را وضع کردم برای اجزائی که نهی بهش نخورده باشد. چه عیبی دارد. نهی نخوردن، این توقف ندارد که یک نهی هم باشد. توقف ندارد که یک امری هم باشد. به خلاف قصد امر بناء بر این که قصد امر محال باشد اخذش. قصد امر را می گوید معنی ندارد که بگوید نماز را وضع کردم برای اجزاء به قصد امر. فرض این است نماز به قصد امر، نمی تواند متعلق امر باشد. اگر فرض این است که نماز به قصد امر، نمی تواند متعلق امر باشد، پس نمی تواند مسمی باشد. چرا؟ این که ما داریم بحث می کنیم معنای صحیح چیست، آیا خصوص اجزاء است یا اجزاء مع الشرائط است، شرائط مطلق است، تفصیل دارد، ما می خواهیم یک مسمی درست

بکنیم که صلاحیت متعلق امر داشته باشد بعد بگوییم امر شارع به صحیح تعلق گرفته باشد. اگر بناء باشد که قصد الامر اخذش در متعلق محال است، پس اجزاء به قصد امر را بگوید نماز قرار دادم، این لغو است. این به کار نمی آید. ما می خواهیم بنابر صحیحی یک مسمی درست بکنیم، یک موضوع له درست بکنیم، یک مستعمل فیه درست بکنیم که خطابات را بر او حمل بکنیم. وقتی خطابات قابلیت ندارد که تعلق گرفته باشد به نماز به قصد امر، چه طور شما می گوید شارع مقدس یا هر واضعی، وضع کرده است نماز را برای نماز به قصد امر. وضع کرده است برای یک معنایی که قابلیت امر ندارد. این گفتنی نیست.

این است که فرعیت اثری ندارد. آن که مهم است، تفصیل، تفصیل باید داد بین شرائط. شرائطی که می توانند متعلق امر قرار بگیرند، و شرائطی که نمی توانند. شرائطی که نمی توانند، از مسمی خارج اند. شرائطی که می توانند متعلق امر قرار بگیرند، در مسمی داخل اند.

[۱] کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۰، ص ۲۴.

[۲] محاضرات ج ۱ ص ۱۳۵.

[۳] نهاية الدراية في شرح الكفاية، محمد حسين اصفهاني، ج ۱، ص ۹۵.

